



سولماز

دکتر سید علی غایف



زندگی با عشق آغاز می شود و با عشق ...

نقد کتاب

برای نخستین مرتبه محمدرضا زادهوش را در مرکز "فیفا" دیدم. مؤسسه‌ای در اطراف کاخ نیاوران که نویسنده‌گان و ناشران با نام آن آشنا هستند. جوانی خردمند به نظر می‌آمد و چون زبان یکدیگر را فهمیدیم، لحظه‌های انتظار دریافت مجوز "فیفا" را به گفت‌وگو نشستیم و در قراری دیگر و در دفتر مجله و در همایش‌های ماهانه‌ی مجله دریافتم که جوانی است بسیار علاقه‌مند به کار نوشتن و جویای پیش‌تر دانستن.

در گذر روزهای دیگر، از سر شوق و علاقه به دفتر مجله آمد و آمد تا این‌که در یکی از همین رفت و آمدها کتابی به دستم داد از شخصی به نام "مقاتل بن عطیه" متعلق به قرن ششم هجری، داماد خواجه نظام الملک وزیر ملک‌شاه سلجوقی و از دولت‌مردان شکفت‌انگیز تاریخ ایران. برخلاف برخی از نادانان شووو نیست و مثلاً ملی‌های افراطی که ادا و اطوار انتلک تو ال‌های فاشیستی و ضدنژادی ۶۰۰۵۰ سال پیش را در می‌آورند و بدون علت حتی از نامی که به زبان عربی نوشته شده باشد با اکراه و تنفر از آن یاد می‌کنند، از نام تازی "مقاتل بن عطیه" خوشم آمد و چون نگاهی گذرا و سپس از سرشوق به کتاب انداختم، برگردان آن را از زبان عربی به فارسی بسیار روان و شایسته دیدم. کتاب گزارشی است پژوهشی از مناظره‌ای علمی و مستند درباره تاریخ اسلام و اصول عقاید آن، به‌ویژه در موضوع امامت و ارزش اعتقادی برخی از احکام و

بدون تردید محمدرضا زادهوش نیز همانند میلیون‌ها جوان هم‌سن و

سال خود در بحران سخت و سیاه اقتصادی سال‌های پیش رو و تنگناهای جان‌کاه مالی زمانه‌ی ما گرفتار است، اما به جای پرسه زدن در این خیابان و ایستادن بر سر آن گذر و تلف کردن وقتش، با همان اندوخته‌ای که در این فضای وحشت‌انگیز اقتصادی هیچ جوانی به راستی نمی‌تواند داشته باشد، در پی پژوهشی طولانی مدت، به تحلیل اثری پرداخته، آن را به زبان فارسی برگردانده و امروز به چاپ رسانیده است و پیش روی من و شما است.

در زمانه‌ای که نوشته‌های چسبیده به جانت را که با هزاران گرفتاری و گریز از بگیر و ببندهای مرسوم به چاپ رسانده‌ای، به پیشیزی نمی‌خرند تا مزد تلف شدن جانت را به هزارمی از اندک، ستانده باشی؛ و حتا دکتر علفی سرگذر چهارسوق بازار عطارها هم از قبول آن برای پیچیدن علفچه‌هایش در صفحه‌های آن بخل می‌ورزد و تا وقتی که رنگین‌نامه‌های نوقلمان تازه‌کار و ستایش‌گر که سهمیه‌های سرسام‌آور ریالی و دلاری کاغذ و چاپ و خریدهای انبوه دولتی را در پشت ستون فقرات خود دارند تا هرگز پستشان تا نشود، قشنگ‌تر از مجله‌ات هستند و به تو اجازه نمی‌دهند که سرت را بلند کنی، باز هم در گوشه و کنار این زندگی آشفته و به دور از کم‌ترین عدالت اجتماعی، جوانانی فرهیخته پیدا می‌شوند که از لباس، شکم و زندگی خود می‌زنند و بدون هیچ‌گونه کمک مالی و حمایتی از سوی متولیان عالی‌مقام! کتاب چاپ می‌کنند، تا من و شما اگر فرصتی ! ! ! ! داشتیم و پولی مازاد بر خرج بخور - نمیر فرزندانمان در ته جیبمان مانده بود، بخوانیم، بفهمیم و در فهمیدن به جنگ نادانان برویم؛ اگر لشکر بی‌شمار نادانان مارکِش به ما اجازه حضور بدهند ؟



نقدی بر کتاب سولماز

محمد رضا زاده هوش

نکات مثبت

اسم داستان بسیار سنجیده انتخاب شده چون احاطه بر کل دارد و قصه حول شخصیت اصلی که از اهالی آذربایجان نیز هست شکل می‌گیرد، سولماز بهترین اسمی است که می‌توانست برای کتاب انتخاب شود.

دوم موفقیت نویسنده در انتقال پیام داستان یعنی به نمایش گذاشتن تفاوت‌های عشق دوران نوجوانی با جوانی که یکی بر پایه‌ی احساسات و دیگری مبتنی بر منطق و حساب شده است، بسیار چشمگیر و شایسته می‌نماید.

موارد ضعف اثر

مهم‌ترین ضعف کتاب مقدمه‌ی ناشر است. معمولاً این‌گونه مقدمه‌ها نتیجه‌ی عکس دارند. چه خوب بود اگر قضاوت در مورد آثار نوشته شده را به خواننده‌گان واگذار کرده و به همان جمله‌ی نخست: "داستانی که هم‌اینک پیش روی شما است نخستین اثر نویسنده‌ای است جوان و بسیار با استعداد" بسنده می‌شد و در ادامه از تحصیلات نویسنده سخن به میان می‌آمد تا پیامی باشد برای علاقه‌مندان این هنر که رشته‌ی داستان‌نویس به ناچار نباید "علوم انسانی" باشد.

نویسنده با به‌کارگیری درست و به جا از شیوه "تک‌گویی درونی" یا "مرور خاطرات" توانسته است این اثر را پدید آورد. ماجرای ازدواج دختر سبب شده تا مرد در گذشته فرو رود و در ذهنش ماجرای عشق خود را بازسازی کند. اما روش‌های دیگری هم هست که اگر در داستان رعایت شود علاوه بر این‌که ساختار امروزی‌تری را به داستان می‌بخشد طیف وسیع‌تری از خواننده‌گان را به سوی خود می‌کشاند.

در نظر داشته باشیم که نویسنده حکم یک فیلم‌بردار دقیق و ساکت را دارد که موضوع را همان‌طور که هست به خواننده باز می‌نمایاند. مانند

تصویربرداری که به طور مثال هنگام فیلم‌برداری از یک گلستان، لنز دوربین را در فاصله‌ای تنظیم می‌کند که پروانه‌های رنگارنگ و انبوه گل‌های خوش‌رنگ و زیبا را بی‌هیچ توضیحی و بدون آن‌که اصولاً نیازی به توضیح باشد به بیننده نشان دهد. در این‌جا آن‌چنان تصاویر گویا و واضح به بیننده القا می‌شوند که وی همان‌طور که در جلوی گیرنده نشسته، حتا بوی عطر گل‌ها و صدای شرشر آب را نیز حس می‌کند. دقیقاً این موضوع شبیه همان کاری است که در پایان داستان سولماز انجام داده شده است. از ابتدای داستان راوی سولماز را زیر نقاب همسر خویش مخفی نگاه می‌دارد و در پایان، تنها به کمک دیالوگ‌ها خواننده درمی‌یابد که سولماز و اردشیر سال‌ها است که عاشقانه در کنار هم زندگی کرده‌اند.

"راستی می‌گی سولماز" خود یک دنیا حرف است که هیچ چیز دیگری نمی‌توانست و نمی‌بایست جای‌گزین آن شود. اما در طول داستان این قضیه کمتر رعایت شده و نویسنده حکم فیلم‌برداری را دارد که هرازگاهی کنترل احساساتش را از کف می‌دهد و جلو دوربین می‌پرد و خود به قضاوت می‌پردازد و به جای این‌که حالات روحی - اخلاقی شخصیت‌ها را به طریقه‌ی غیرمستقیم و به کمک عناصر داستان به خواننده القا کند خود به صحنه می‌آید و به عنوان مثال از بی‌خیالی طرف مقابل حرف می‌زند. در چنین مواردی خواننده به جای این‌که بی‌تفاوتی آن فرد را حس کند خود را در اختیار راوی قرار می‌دهد و چاره‌ای ندارد جز این‌که به آن‌چه راوی تعریف می‌کند اعتماد نماید. در صورتی که اگر برخی از توضیحات و اضافات حذف می‌شد (با توجه به این‌که داستان به روش اول‌شخص نوشته شده) بر جذب و کشش اثر افزوده می‌شد.

گرچه نویسنده نباید در دادن اطلاعات به مخاطب خست بورزد ولی ابهام در برخی جاها لازم است. نویسنده نباید حکم تیرانداز ترسو و پا به فراری را پیدا کند که فشنگ‌ها را در طپانچه جا می‌زند و به هر طرف تیر می‌اندازد بی‌آن‌که خطری او را تهدید کند. رسم این است که اسلحه را آماده شلیک نگاه دارد و در وقت ضرورت از آن استفاده کند. به طور مثال در صفحه‌ی ۱۴۶ آمده است: "باید عاطفه بیرون می‌آمد" و فوراً عاطفه که در واقع محصول کارخانه‌ی اردشیر است معرفی می‌شود. در صورتی که می‌شد با یک ترفند ساده خواننده را با هول و هراس همتی منتظر نگاه داشت و درباره "شکلات عاطفه" مطلب بیش‌تری نوشت.

به هر حال همان‌طور که ویراستار در پیش‌گفتار آورده استعداد نویسنده در این زمینه انکارناپذیر است و با کمی مطالعه در آثار نویسنده‌گان جهانی این حرفه، سرنوشت خوبی در انتظارش خواهد بود.

به دوستان خود هدیه کنید.

نویسنده: روح عاطف
شماره انتشارات: شاهنامه